

حقیقت و گستره حکم حکومتی

و نقش آن در حل مسائل نوپیدای جامعه*

- محمداسحاق عارفی شیرداغی^۱
- دانشجوی دکتری دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چکیده

حقیقت حکم حکومتی، گستره و نقش آن در حل مسائل نوین جامعه از مسائل مهم حکم حکومتی است. درباره حقیقت حکم حکومتی، مقتضای ادله آن است که حکم حکومتی نه از احکام اولیه و نه از احکام ثانویه است، بلکه قسم سوم را تشکیل می‌دهد. در مورد گستره حکم حکومتی هر چند در ظاهر اختلاف جدی و عمیق به چشم می‌خورد به گونه‌ای که هر یک از دیدگاهها دیگری را نفی می‌کند؛ یکی ولی فقیه را فقط مجری احکام شرعی دانسته و خارج از چارچوب احکام شرعی برای او حق صدور حکم قائل نیست و دیگری می‌گوید نه تنها ولی فقیه خارج از چارچوب شرعی می‌تواند حکم جعل کند، بلکه اگر اختیارات ولی فقیه در چارچوب احکام شرعی خلاصه شود ولایت مطلقه فقیه پدیده بی‌معنایی می‌شود. به هر حال، اگر

سخنان دو طرف به دقت بررسی شود آشکار می‌گردد که نه تنها اختلاف جدی و عمیقی در کار نیست، بلکه در حقیقت و محتوا نیز هیچ اختلافی با هم ندارند و نزاع تنها در لفظ است.

در مورد مسئله سوم می‌توان گفت اگر همه مشکلات جدید جامعه به وسیله حکم حکومتی حل نشود و همه مسائل نوین اجتماعی از این طریق پاسخ خود را نیابد، بدون تردید حکم حکومتی نقش عمده در این باره دارد و حلال بسیاری از مسائل و مشکلات نوپیدای جامعه است. **واژگان کلیدی:** حکم حکومتی، احکام شرعی، مسائل نوین اجتماعی، نقش حکم حکومتی در حل مسائل نوین.

مقدمه

در باب حکم حکومتی مباحث گوناگونی مطرح است، اما آنچه در این نوشتار به آن پرداخته می‌شود مسائل زیر است:

۱- حکم حکومتی، چه معنا و مفهومی دارد؟
 ۲- حکم حکومتی به هر مفهومی که باشد، گستره آن چیست آیا ولی فقیه تنها مجری احکام شرعی به شمار آمده و فقط در این چارچوب می‌تواند حکم صادر کند، یا علاوه بر اجرای احکام، خارج از چارچوب احکام شرعی نیز می‌تواند حکم جعل کند؟

۳- ولی فقیه چه در چارچوب احکام شرعی حکم صادر کند و چه خارج آن، این حکم، چه نوع حکمی است، آیا از احکام اولیه است یا از احکام ثانویه یا نوع سوم؟
 ۴- حکم حکومتی از هر نوع و سنخی باشد، آیا از احکام شرعی قلمداد می‌شود یا نه؟

۵- حکم حکومتی چه از افراد حکم شرعی باشد چه نباشد، این حکم چه نقشی در حل معضلات اجتماعی و مسائل نوپیدای جامعه دارد؟

با توجه به پرسشهای یادشده مباحث زیر در اینجا بررسی می‌شود:

- (۱) مفهوم حکم حکومتی؛
- (۲) گستره حکم حکومتی؛
- (۳) ماهیت و سنخ حکم حکومتی؛

۴) شرعی بودن حکم حکومتی؛

۵) نقش حکم حکومتی در حل مسائل نوپیدا.

مفهوم حکم حکومتی

حکم حکومتی تعریفهای گوناگونی دارد که برخی از آنها در زیر بررسی می‌شود:
 ۱- صاحب جواهر هنگامی که تفاوت حکم و فتوا را بیان می‌کند، حکم را چنین تعریف می‌کند:

حکم عبارت است از انشا (فرمان) برای اجرا و انفاذ حکم شرعی یا وضعی یا موضوع آن دو (نجفی، بی‌تا: ۱۰۰/۴۰).

با توجه به اینکه مورد کلام او در این تعریف، حکمی است که از ناحیه قاضی صادر می‌شود، ممکن است این توهم پدید آید که منظور ایشان از تعریف مزبور، تعریف حکم قضایی است، نه حکم ولایی و حکومتی، لیکن با توجه به قرائنی که در کلام وی وجود دارد می‌توان گفت مقصود او از تعریف یادشده مطلق حکم حاکم است، چه حاکم به عنوان قاضی و چه به عنوان رهبر جامعه. از جمله قرائن این است که در خصوصیت این حکم گفته شده است: بدون تردید چنین حکمی به ثبوت رؤیت هلال تعلق می‌گیرد (همان). روشن است که حکم درباره رؤیت هلال از احکام ولایی و حکومتی به شمار می‌آید، نه صرف حکم قضایی؛ بنابراین، می‌توان گفت مقصود صاحب جواهر از تعریف مزبور، تعریف مطلق حکم حاکم است.
 دو نکته درباره تعریف:

۱) در تعریف یادشده دو چیز متعلق انفاذ قرار گرفته است:

الف: حکم تکلیفی که از آن تعبیر به حکم شرعی شده است و حکم وضعی؛ حکم تکلیفی حکمی است که مستقیماً به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد، مانند امرها و نهی‌هایی که از سوی ولی فقیه صادر می‌شود و در قوانین وجود دارد؛ حکم وضعی مانند تأسیس شخصیت حقوقی، مثل جعل منصب قضایی یا نظامی برای شخص خاص، یا مثل جعل مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی امام خمینی علیه السلام یا حکم به صحت یا بطلان طلاق یا عقد.

ب: موضوع حکم تکلیفی وضعی، مانند حکم به ثبوت رؤیت هلال و امثال آن.
 ۲) بر اساس این تعریف وظیفه ولیّ فقیه و حاکم اسلامی منحصر به اجرای حکم شرعی در جامعه اسلامی است و همه دستورات او در همین راستا صادر می‌شود.
 برخی فقهای معاصر نیز حکم حکومتی را مانند صاحب جواهر به عنوان حکم اجرایی تعریف کرده‌اند:

احکام ولایی و حکومتی، احکام اجرایی و تنفیذی است؛ زیرا چنین چیزی مقتضای ولایت فقیه است؛ پس حکم حکومتی و ولایی همواره به تشخیص صغریات و موضوعات و تطبیق احکام شرع بر مصادیق و موضوعات و تطبیق صغریات و موضوعات بر احکام شرع است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۵۱۳).

۲- برخی از فقها و دانشمندان دیگر حکم حکومتی را به گونه دیگر تعریف نموده و در این باره چنین گفته‌اند:

ولیّ امر می‌تواند یک سلسله تصمیماتی مقتضی به حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به موقع اجرا گذارد. مقررات نامبرده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار است. با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییر و در ثبات و بقا تابع مصلحتی می‌باشند که آنها را به وجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تبدل پیدا کرده جای خود را به بهتر از خود خواهند داد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۶۴/۱).

ایشان پس از بیانات یادشده نتیجه می‌گیرد که مقررات دو قسم است:
 قسم اول: احکام و قوانین شریعت که همواره ثابت و غیر قابل تغییر است.
 قسم دوم: احکامی است که از کرسی ولایت سرچشمه می‌گیرد و بر اساس مصلحت وقت وضع شده و به اجرا در می‌آید. این مقررات در بقا و زوال تابع مصلحت است و با تبدل مصلحت متبدل می‌شود (همان).

برخی دیگر، تعریفی مشابه با تعریف پیشین را با توضیحی بیشتر یادآور شده‌اند:
 حکم حکومتی حکمی است که ولیّ جامعه بر مبنای ضوابط پیش‌بینی شده طبق مصالح عمومی برای حفظ سلامت جامعه، تنظیم امور آن، برقراری روابط صحیح بین سازمانهای دولتی و غیر دولتی با مردم، سازمانها با یکدیگر، افراد با یکدیگر،

در مورد مسائل فرهنگی تعلیماتی، مالیاتی، نظامی، جنگ و صلح، بهداشت، عمران و آبادی، طرق و شوارق، اوزان و مقادیر، ضرب سکه، تجارت داخلی و خارجی، امور ارزی، حقوقی، اقتصادی، مالیاتی، سیاسی، نظافت و زیبایی شهرها و سرزمینها و سایر مسائل مقرر داشته است (گرجی، ۱۳۶۹: ۲/۲۸۷).

با توجه به تعریف دوم نیز دو مطلب به دست می‌آید:

الف: حکم ولیّ فقیه سه دسته است: گاهی حکم نامبرده تکلیفی و گاهی حکم وضعی و گاهی حکم به تحقق موضوع حکم شرعی است.

ب: طبق این تعریف و وظیفه ولیّ فقیه تنها به اجرای احکام شرعی اختصاص نمی‌یابد، بلکه ولیّ فقیه به علاوه دستورات اجرایی، خود نیز اگر صلاح ببیند می‌تواند حکم صادر کند، ولی این حکم مانند حکم شرعی ثابت و دائم نیست؛ بلکه قابل تغییر بوده و در معرض زوال است.

گستره حکم حکومتی

در اینکه گستره حکم حکومتی چیست و اختیارات ولیّ فقیه در چه حد است دیدگاه‌های گوناگونی پدید آمده است: برخی آن را به امور حسیه اختصاص داده (نجفی، ۱۳۸۴: ۴۵۴)، برخی به علاوه امور حسیه، دفاع از سرزمین اسلامی را جزء اختیارات او به شمار آورده (کاشف الغطاء، ۱۳۸۰: ۳۳۳/۴) و برخی به علاوه آن، حدود و تعزیرات را نیز جزء اختیارات او قلمداد کرده‌اند (نراقی، ۱۳۸۴: ۱۰۲-۷۵؛ حسینی مراغی، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۵)، برخی فقط گفته‌اند حکم ولایی مربوط به امور اجتماعی و سیاسی (مؤمن قمی، ۱۴۲۹: ۵۲۵/۳) و مصلحت نوعی است (خمینی، ۱۴۱۸: ۸۰۸-۸۱۹)، برخی اختیارات ولیّ فقیه را مربوط به اجرای احکام اسلامی و اداره شئون اسلام در چارچوب قوانین عادلانه اسلام دانسته‌اند (منتظری، ۱۴۰۸: ۳/۲). برخی قوانین و مقررات متغیر اسلامی را در چارچوب احکام اسلامی از شئون ولیّ فقیه معرفی کرده‌اند (سبحانی، ۱۳۶۲: ۱۹۷/۱-۱۹۸).

اما محل بحث این مسئله است که با فرض پذیرش ولایت مطلقه فقیه قلمرو حکم ولایی چیست؟ آیا گستره حکم و اختیارات ولیّ فقیه در محدوده چارچوب

احکام شرعی مطلق است و خارج از آن حق صدور حکم را ندارد، یا اینکه ولیّ فقیه به علاوه اینکه مجری احکام شرعی به شمار می‌آید و در این محدوده دارای اختیارات است، اگر صلاح ببیند خارج از آن نیز می‌تواند حکم صادر کند؟ در این باره به حسب ظاهر دو دیدگاه عمده بین قائلان به ولایت مطلقه فقیه به چشم می‌خورد:

۱- بر اساس یک دیدگاه قلمرو و گستره حکم حکومتی در چارچوب احکام شرعی خلاصه می‌شود و ولیّ فقیه تنها مجری احکام الهی به شمار آمده و خارج از چارچوب احکام شرعی نمی‌تواند حکمی جعل کند.

این نظریه همان گونه که گذشت، از سخنان صاحب جواهر (نجفی، بی‌تا: ۱۰۰/۴۰) و برخی فقهای دیگر^۱ از جمله از سخنان آیه‌الله خامنه‌ای -مد ظله العالی- استفاده می‌شود. آیه‌الله خامنه‌ای هنگامی که مسئولیت ریاست جمهوری را به عهده داشتند در یکی از خطبه‌های نماز جمعه تهران در مقام تبیین و توضیح سخنان امام خمینی رحمته الله مطالبی را که حاکی از دیدگاه یادشده است ایراد نمودند:

من اینجا خوب است برای رفع شبهه در اذهان برخی افراد، اشاره کنم به همین فتوا یا حکمی که اخیراً امام درباره مسائل مربوط به کار و روابط کارگر و کارفرما بیان کردند... امام می‌فرمایند: دولت می‌تواند در مقابل خدماتی که انجام می‌دهد شروط الزامی مقرر کند... این اقدام دولت اسلامی به معنای برهم زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست... گویا بعضی می‌خواستند از این فتوای امام این طور استنباط کنند یا سوء استفاده کنند و یا به هر حال نفهمی و عدم تسلط آنها به منابع و مبانی دینی این طور ایجاب می‌کرد که امام می‌فرمایند: دولت می‌تواند به کارفرما شرط کند که در صورتی می‌توانی از این خدمات استفاده کنی که این کارها را انجام دهی. چه کارهایی؟ کارهایی که برخلاف مقررات و احکام پذیرفته شده اسلام است؟ امام می‌فرمایند: نه؛ اینها شایعاتی است که آدمهای مغرض مطرح می‌کنند؛ یعنی چنین چیزی در پاسخ امام وجود ندارد. امام که فرمودند: دولت می‌تواند شرط الزامی را بر دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است نه فراتر از آن (مهرپور، ۱۳۷۲: ۵۸، به نقل از: *روزنامه جمهوری اسلامی*، ۱۲/۱۰/۱۳۶۶).

۱. وظیفه فقه‌ها منحصر به دو چیز است: الف) اجتهاد و کشف احکام به وسیله ادله آنها؛ ب) تطبیق این احکام بر مصادیق و تنفیذ اجرای آن. اولی فتوا و دومی ولایت و حکومت است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۵۱۵).

سخنان یادشده بیانگر این است که اختیارات ولیّ فقیه در چارچوب احکام شرعی خلاصه می‌شود و خارج از آن حق صدور حکم را ندارد.

۲- طبق دیدگاه دیگر قلمرو حکم ولایی محدود به چارچوب احکام شرعی نیست، بلکه در صورتی که ولیّ فقیه صلاح ببیند در خارج از چارچوب احکام شرعی نیز می‌تواند حکم صادر نماید. دیدگاه یادشده از سخنان امام راحل علیه السلام درباره آنچه آیه الله خامنه‌ای بیان داشتند آشکار می‌گردد. امام علیه السلام گفتار آیه الله خامنه‌ای را مقرون به صواب ندانسته و درباره آن چنین فرموده‌اند:

جناب حجة الاسلام آقای خامنه‌ای رئیس محترم جمهوری اسلامی دامت افاضاته... از بیانات جناب عالی در نماز جمعه این طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به اینکه: «اینجانب گفته‌ام حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است» به کلیّ بر خلاف گفته‌های این جانب است. اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد. اشاره می‌کنیم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد، مثلاً خیابان کشیها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعی نیست، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر دو سه مورد... و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نحوی که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شما خارج است....

حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مسجد را در موقع لزوم تعطیل کند... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را خود با مردم بسته در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک‌جانبه لغو کند... حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند... (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۲۰/۴۵۱-۴۵۲).

از ظاهر سخنان مزبور نمایان می‌شود که امام راحل گستره حکم حکومتی را محدود به چارچوب احکام شرعی ندانسته، بلکه آن را در خارج از چارچوب احکام شرعی نیز ساری و جاری می‌داند.

بررسی

نسبت به این مسئله که حکم حکومتی صرفاً هویتی اجرایی دارد و دستور ولی فقیه فقط در همین راستا خلاصه می‌شود، یا اینکه حکم مزبور محدود به اجرای احکام نبوده و ولی فقیه تنها مجری احکام شرعی به شمار نمی‌آید، بلکه در خارج از چارچوب احکام شرعی نیز می‌تواند حکم صادر کند - چنانکه گذشت - دو دیدگاه وجود داشت و در ظاهر اختلاف بین دیدگاههای مزبور به صورت جدی و عمیق نمایان بود.

اما به نظر می‌رسد که هرچند در ظاهر اختلاف بین دو دیدگاه یادشده جدی و عمیق جلوه نموده و هر کدام دیگری را طرد می‌کند، ولی اگر به محتوای آنها به دقت توجه کنیم آشکار می‌گردد که اساساً نزاعی در کار نبوده و اختلاف تنها در لفظ است.

منشأ اختلاف لفظی، واژه «احکام شرعی» است؛ یعنی هر یک از صاحبان این دو دیدگاه معنایی را از واژه «احکام شرعی» اراده کرده است غیر از معنایی که دیگری قصد کرده است؛ لذا یکی بر اساس معنایی که از واژه «احکام شرعی» در نظر داشته گفته است حکم حکومتی صرفاً هویت اجرایی ندارد، بلکه ولی فقیه در خارج از چارچوب احکام شرعی می‌تواند حکم صادر کند؛ اما دیگری طبق معنایی که از واژه «احکام شرعی» ارائه داده، گفته است حکم حکومتی فقط هویت اجرایی دارد و ولی فقیه خارج از چارچوب احکام شرعی نمی‌تواند حکم صادر کند، بلکه او تنها مجری احکام شرعی بوده و فقط در همین محدوده می‌تواند حکم صادر کند.

توضیح مطلب این است: کسانی که می‌گویند ولی فقیه تنها مجری احکام شرعی نیست، بلکه به علاوه اجرای احکام مزبور خارج از چارچوب احکام شرعی نیز می‌تواند حکم صادر کند، مرادش از واژه «احکام شرعی» احکام اولیه و ثانویه شخصی و فردی است؛ شاهد این مدعا سخنان امام راحل است که قبلاً به آن اشاره شد و فرمود: اگر اختیارات ولی فقیه و حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه

باشد، ولایت مطلقه یک پدیده بی معنا خواهد بود؛ زیرا خیابان کشی که مستلزم تصرف در منزل شخصی است در چارچوب احکام شرعی نیست و همچنین اعزام الزامی به جبهه‌ها، منع احتکار و جلوگیری از ورود و خروج کالا و... در چارچوب احکام شرعی نمی‌گنجد (همان: ۴۵۱/۲۰). روشن است که امور یادشده مربوط به احکام شخصی و حقوق فردی است. بر اساس این معنا از واژه «احکام شرعی»، ولیّ فقیه هم مجری احکام شرعی شخصی و حافظ حقوق فردی افراد جامعه اسلامی است و هم به علاوه آن و خارج از چارچوب احکام شرعی مزبور بر اساس مصالح اسلام و مصالح نظام جامعه اسلامی می‌تواند حکم صادر کند. طبق این نظریه اگر احکام شخصی و مصالح فردی هماهنگ با مصالح اسلام و احکام جامعه و نظام اجتماعی باشد، هیچ گونه محذوری پدید نمی‌آید و مصالح فردی و حقوق اجتماعی هر دو تأمین می‌شود؛ اما در صورت تراحم احکام شخصی و حقوق فردی با مصالح اسلام و نظام اجتماعی، مصالح اسلام و احکام اجتماعی بر احکام فردی تقدم می‌یابد؛ زیرا در تراحم، آنچه اهم هست مقدم می‌گردد و از مهم رفع ید می‌شود. بدون تردید احکامی که باعث حفظ اسلام، بقای کشور اسلامی، قطع سلطهٔ اجانب، پیروزی اسلام بر کفر، انتظام امور جامعه اسلامی، بهداشت جامعه و مانند اینها می‌شود از اهمیت بالایی برخوردار بوده و در صورت تراحم، بر همهٔ احکام فردی مقدم است. از همین جاست که امام راحل فرموده است: حکومت می‌تواند منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند، حکومت می‌تواند قراردادهایی را که با مردم بسته در صورتی که مخالف مصالح کشور باشد یک‌جانبه لغو کند، حکومت می‌تواند حج را که یکی از فرایض مهم الهی است در موقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی باشد موقتاً تعطیل کند (همان: ۴۵۲).

اما کسانی که می‌گویند احکام حکومتی صرفاً هویت اجرایی دارد و ولیّ فقیه تنها مجری احکام به شمار آمده اختیارات و دستورات او فقط در چارچوب احکام شرعی خلاصه می‌شود مرادش از واژه «احکام شرعی» اعم از احکام اولیه و ثانویه شخصی و احکام اجتماعی و احکام مربوط به مصالح اسلام، مصالح نظام و جامعه اسلامی است. طبق این معنا از واژه «احکام شرعی»، ولیّ فقیه تنها مجری احکام

شرعی به شمار آمده و تنها در چارچوب احکام مزبور می‌تواند حکم صادر کند و خارج از این محدوده حق صدور حکم را ندارد.

طبق این دیدگاه نیز اگر احکام شخصی و حقوق فردی با احکام اجتماعی و احکامی که مربوط به مصالح اسلام و جامعه اسلامی است تراحم داشته باشد، احکام اجتماعی و احکام مربوط به مصالح به خاطر اهمیتی که دارد مقدم می‌گردد؛ زیرا طرفداران این دیدگاه معتقدند که اگر یک کار مباحی مانند استعمال تنباکو بر خلاف مصالح جامعه اسلامی باشد ولی فقیه می‌تواند آن را تحریم کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۴۹۸)، یا کار واجبی مانند حج اگر یک وقت بر خلاف مصالح اسلام و جامعه اسلامی بود ولی فقیه می‌تواند آن را موقتاً ممنوع اعلام کند و نیز ولی فقیه به خاطر نظم جامعه و تقویت و تنظیم سپاه اسلام و پیشرفت احکام قضایی جامعه می‌تواند مالیات اسلامی را به اجرا درآورد و فرماندهان نظامی و قضات دادگاهها را عزل و نصب کند (همان: ۴۹۹) و همچنین ولی فقیه و حکومت اسلامی به خاطر نظم بخشیدن جامعه و تسهیل در عبور و مرور و جلوگیری از تصادفات، می‌تواند منزل شخصی را که در مسیر خیابان قرار دارد تخریب کند و نیز ولی فقیه به خاطر مصلحت جامعه اسلامی می‌تواند رابطه تجاری را با دولتهای غیر اسلامی قطع کند (همان) و همچنین ولی فقیه به خاطر برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از سوء استفاده سودجویان می‌تواند نگهداری برخی کالاها را ممنوع اعلام نموده و کالاها را قیمت گذاری کند.

از مطالب یادشده آشکار می‌گردد که اختلاف دو دیدگاه پیش گفته تنها در لفظ بوده و از حیث محتوا یکی است؛ یعنی بر اساس هر دو دیدگاه، ولی فقیه همان گونه که مجری احکام شخصی و حافظ حقوق فردی است، به خاطر مصالح اسلامی و بقای نظام اسلامی و برقراری عدالت در جامعه اسلامی، می‌تواند احکامی صادر کند که بر خلاف احکام شخصی و حقوق فردی است، منتهی یک دیدگاه می‌گوید: «این احکام خارج از چارچوب احکام شرعی فرعیه است»؛ پس ولی فقیه می‌تواند خارج از چارچوب احکام شرعی حکم صادر کند؛ اما دیدگاه دیگر می‌گوید: «این احکام داخل در چارچوب احکام اسلامی است»؛ پس ولی فقیه تنها در همین محدوده می‌تواند حکم صادر کند و خارج از آن حق صدور حکم را ندارد.

لذا طبق این دیدگاه احکام حکومتی که مخالف با احکام شخصی است از «چارچوب احکام شرعی» خارج است؛ پس ولیّ فقیه می‌تواند خارج از چارچوب احکام شرعی حکم صادر کند؛ اما در دیدگاه دیگر از «چارچوب احکام شرعی» محدوده همه احکام شرعی چه فردی و چه اجتماعی و چه احکام مربوط به مصالح اسلام اراده شده است؛ لذا بر اساس این دیدگاه احکام حکومتی که مربوط به اجتماع و مصالح اسلام است خارج از چارچوب احکام شرعی نیست؛ پس حکم حکومتی و ولایی فقط در «چارچوب احکام شرعی» قابل تصور است و خارج از آن محدوده معنا ندارد.

بدون تردید کسانی مثل صاحب جواهر و پیروان او که می‌گویند: ولیّ فقیه نمی‌تواند خارج از چارچوب احکام شرعی حکم صادر کند، اگر از چارچوب احکام شرعی، فقط محدوده حکم شخصی را اراده کنند مطمئناً می‌گویند ولیّ فقیه خارج از چارچوب مزبور می‌تواند حکم صادر کند؛ دلیل این مطلب تصریحات خود آنهاست که قبلاً بدان اشاره شد (ر.ک: همان: ۴۹۹-۵۰۰).

و نیز کسانی مثل امام خمینی علیه السلام و همفکران ایشان که می‌گویند: ولیّ فقیه می‌تواند خارج از «چارچوب احکام شرعی» حکم صادر کند والا ولایت مطلقه فقیه بی‌معناست، اگر از «چارچوب احکام شرعی»، محدوده همه احکام شرعی را اعم از شخصی، اجتماعی و احکام مربوط به مصالح اسلام، اراده کنند، بدون شک می‌گویند: ولیّ فقیه نمی‌تواند خارج از چارچوب احکام شرعی حکم صادر کند؛ دلیل این مدعا این است که امام راحل در موارد متعدد به این مطلب اشاره کرده است؛ یعنی در مواردی که از چارچوب احکام شرعی محدوده همه احکام شرعی را اعم از شخصی و اجتماعی و مصالح اسلام، اراده کرده است گفته است هیچ کس خارج از این چارچوب، حق صدور حکم ندارد لذا او در یک جا تصریح می‌کند که حاکم در جامعه اسلامی فقط «قانون اسلام» است و هیچ کس نمی‌تواند خارج از چارچوب قوانین شرعی و اسلامی قدمی بردارد.

حاکم در حقیقت قانون است، همه در امان قانونند، در پناه قانون اسلامند... هرگاه حکومت اسلامی تأسیس شود، همه در سایه قانون با امنیت کامل به سر می‌برند و

هیچ حاکمی حق ندارد بر خلاف مقررات و قانون شرع قدمی بردارد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳: ۶۱-۶۲).

ایشان در جای دیگر هدف از تشکیل حکومت اسلامی را فقط اجرای قانون الهی دانسته چنین می‌فرمایند:

عهده‌دار شدن حکومت فی‌نفسه شأن و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است... ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند (همان: ۴۴).

ایشان در جای دیگر، ولی فقیه و حاکم اسلامی را مانند پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مجری احکام الهی قلمداد کرده می‌فرمایند:

همان طور که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند (همان: ۶۱).

در سخنی دیگر فرموده‌اند که اگر حکومت اسلامی تشکیل شود این حکومت نیاز به جعل قانون ندارد؛ زیرا قوانین اسلامی از سوی شارع مقدس جعل شده و حکومت مجری آنهاست:

وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جائر را سرنگون کنید، یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری توده‌های مردم برخوردار خواهید آمد. طرح حکومت و اداره قوانین لازم برای آن آماده است. اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد، اسلام مقرر داشته است و اگر قوانین لازم دارد همه را وضع کرده است. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینید قانون وضع کنید، یا مثل حکام بیگانه پرست و غرب‌زده به سراغ دیگران بروید، تا قانونشان را عاریه بگیرید (همان: ۱۲۷).

در گفتار دیگر خویش پس از آنکه احکام شرعی را بیانگر همه قوانین و مقرراتی که تمام نیازهای انسان را برطرف می‌کند، به شمار آورده‌اند اظهار می‌دارند که اجرا و عمل به این قوانین تنها از طریق تشکیل حکومت امکان‌پذیر است.

اولاً احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است... ثانیاً با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا [یی] و ادار [ی]، نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد (همان: ۲۱-۲۲).

اینها بخشی از سخنان امام راحل بود که در این زمینه بیان داشته‌اند، همان‌گونه که نمایان است در این سخنان، امام راحل «چارچوب احکام شرعی» را فراتر از احکام شخصی در نظر داشته‌اند به نحوی که احکام اجتماعی و احکام مربوط به مصالح اسلام را نیز در بر می‌گیرد؛ لذا در سخنان مزبور ولیّ فقیه و حکومت اسلامی فقط مجری احکام شرعی به شمار آمده و تنها در «چارچوب احکام شرعی» حق صدور حکم را دارد و خارج از آن نمی‌تواند قدمی بردارد.

حاصل آنکه به اتفاق هر دو دیدگاه ولیّ فقیه به خاطر مصلحت اسلام و نظام جامعه اسلامی و برقراری عدالت در جامعه می‌تواند حکمی صادر کند که بر خلاف حکم شخصی و منافع فردی است، حال طبق یک دیدگاه این حکم خارج از چارچوب احکام شرعی است، پس ولیّ فقیه می‌تواند خارج از چارچوب احکام شرعی حکم جعل کند؛ اما بر اساس دیدگاه دیگر حکم مزبور در محدوده «چارچوب شرعی» است؛ پس ولیّ فقیه تنها در چارچوب احکام شرعی می‌تواند حکم جعل کند و خارج از آن حق چنین کاری را ندارد.

نتیجه نهایی اینکه از مطالب گذشته آشکار گردید که نزاع بین دو دیدگاه کاملاً لفظی است و در معنا و محتوا هیچ‌گونه اختلافی در بین نیست.

حقیقت حکم حکومتی

در این باره که حکم حکومتی چیست و از چه سنخ حکمی به شمار می‌آید، دیدگاه‌های گوناگونی پدید آمده است و مهمترین آنها را چنین می‌توان بیان کرد: الف) برخی بر این باورند که حکم حکومتی از احکام اولیه به شمار آمده و یکی از مصادیق آن را تشکیل می‌دهد. طرفداران این نظریه دلیل این مدعای خود را

یکی از سخنان امام خمینی علیه السلام دانسته و آن را مستند قرار داده‌اند. امام خمینی در حمایت از شورای نگهبان فرموده‌اند:

ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است. نهاد شورای نگهبان همیشه مورد تأیید این جانب است و به هیچ وجه تضعیف نشده و نخواهد شد (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۴۵۷/۲۰).

در توضیح و توجیه این دیدگاه گفته شده است:

احکام اسلام به ویژه احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حدود و تعزیرات و حتی احکام عبادی چون حج از ابتدا مقید به نبودن حکمی از سوی حاکم اسلامی (ولی فقیه) است، بدین معنا که افراد مستطیع می‌توانند حج بروند به شرطی اینکه تعطیلی حج از سوی ولی فقیه صادر نشده باشد....
روی این مبنا تمام احکام حکومتی که ولی فقیه با تشخیص مصلحت آن را صادر می‌کند، اولی خواهد بود، هر چند ممکن است در برخی موارد بر احکام ثانویه نیز قابل تطبیق باشد... (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۳۴۰/۷).

حاصل این دیدگاه این است که حکم حکومتی از احکام اولیه به شمار می‌آید به این معنا که تمام احکام اولیه مقید به نبودن آن است؛ پس عدم حکم مزبور از قیود احکام اولیه به شمار می‌آید به نحوی که با وجود آن یک نوع از احکام اولیه پدید می‌آید و با عدم آن نوع دیگری از احکام اولیه تحقق می‌یابد، مثلاً با عدم حکم تعطیلی حج از سوی ولی فقیه، وجوب حج برای مستطیع تحقق می‌یابد و با وجود حکم مزبور از سوی ولی فقیه حرمت حج پدید می‌آید و این وجوب و حرمت هر دو از احکام اولیه قلمداد می‌شود. قید مزبور عیناً مثل قید استطاعت نسبت به وجوب حج است که با وجود آن وجوب حج پدید می‌آید و با عدم آن اباحه یا استحباب حج محقق می‌شود و هر یک از این وجوب و استحباب یا اباحه از احکام اولیه به شمار می‌آید.

بررسی

به نظر می‌رسد که نه اصل نظریه و مدعا قابل دفاع است و نه توضیحاتی که درباره آن داده شده است و نه دلیلی که به آن استناد شده است.

اما اصل مدعا پذیر نیست؛ زیرا اولاً احکام اولیه احکامی است که بر اساس

مصالح ذاتیه و اولیّه اشیا جعل شده است، در حالی که احکام حکومتی بر اساس مصالح جامعه اسلامی جعل شده یا جعل می‌شود، مثلاً حکم حرمت تنباکو از سوی میرزای شیرازی به خاطر مفسده ذاتی تنباکو جعل نشده است؛ چرا که تنباکو مفسده ذاتی ندارد، بلکه حرمت مزبور به خاطر مصلحت جامعه مسلمانان جعل شده است؛ یعنی به خاطر اینکه استعمال تنباکو در آن زمان، تقویت دولت استعمارگر انگلیس و تضعیف جامعه اسلامی را در پی داشت تحریم شده است. همین طور تحریم حج از سوی امام خمینی علیه السلام برای این نبوده که حج در آن زمان از مفسده ذاتی برخوردار بوده است، بلکه به خاطر مصالح جامعه مسلمانان این حکم جعل شده است.

ثانیاً احکام حکومتی نوعاً به صورت قضیه شخصیّه جعل می‌شود و جزئی و موقت است، در حالی که احکام اولیه همواره به صورت قضیه حقیقیه بوده و کلی و دائمی است، مثلاً حرمت تنباکو و امتناع از حج که از احکام حکومتی به شمار می‌آید برای یک مقطع خاص و به صورت جزئی و شخصی جعل شده است، اما وجوب صوم، وجوب صلاّه، حرمت شرب خمر و مانند آنها که از احکام اولیه قلمداد می‌شود به صورت کلی و دائم و برای همه مکلفان در هر زمان و مکان جعل شده است.

اما تمام نبودن توضیح دیدگاه مزبور برای این است که بر اساس آن توضیح، همه احکام اولیه مقید به نبود حکم مخالف از سوی ولیّ فقیه است، مثلاً وجوب حج برای شخص مستطیع مشروط و مقید به عدم تعطیلی و ممنوعیت آن از سوی ولیّ فقیه است و چون نبود حکم مخالف از سوی ولیّ فقیه قید احکام اولیه است، پس حکمی که از سوی ولیّ فقیه صادر می‌شود از احکام اولیه خواهد بود.

به نظر می‌رسد که توضیح مزبور قابل پذیرش نیست؛ زیرا درست است که اگر ولیّ فقیه حکمی بر خلاف حکم اولی صادر کند. به حکم اولی عمل نمی‌شود باید به حکم ولیّ فقیه عمل شود، ولی این مطلب نه بیانگر این است که احکام اولیه مقید به عدم صدور حکم مخالف از سوی ولیّ فقیه است و نه حاکی از این است که حکم حکومتی از احکام اولیه به شمار آید.

بیان مطلب این است که:

الف) عدم حکم حکومتی؛ یعنی عدم صدور حکم مخالف از سوی ولیّ فقیه قید

احکام اولیه به شمار می‌آید؛

ب) وقتی عدم یک حکم، قید احکام اولی قلمداد شود خود آن حکم از احکام اولیه محسوب می‌شود.

نتیجه این دو مطلب این است که احکام حکومتی از احکام اولیه خواهد بود. به نظر می‌رسد که هیچ یک از دو مطلب یادشده قابل دفاع نیست؛ بنابراین نتیجه‌ای که از آن گرفته شده، امری باطل خواهد بود.

اما بطلان مطلب اول بدین جهت است که هر چند در فرض صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه، حکم اولی ترک می‌شود و باید به حکم ولی فقیه عمل شود، ولی در ترک حکم اولی دو احتمال است:

۱) احتمال دارد همه احکام اولیه‌ای که بر اساس مصلحت ذاتیه جعل شده است مقید به عدم صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه بوده است به گونه‌ای که این قید وجوداً و عمداً در مصلحت احکام اولیه دخیل بوده است؛ یعنی اگر قید مزبور تحقق داشته باشد مصلحت دارد و حکم مورد نظر نیز محقق است و اگر این قید تحقق نداشته باشد نه مصلحتی در کار است و نه حکم مورد نظر برای آن جعل شده است، مثلاً وجوب حجی که بر اساس مصلحت ذاتی برای مستطیع جعل شده است از اول مقید بوده به عدم صدور تعطیلی آن از سوی ولی فقیه، به نحوی که با فرض نبود این قید (یعنی صدور حکم تعطیلی آن از سوی ولی فقیه) نه مصلحتی برای حج وجود دارد و نه وجوبی برای آن جعل شده است و با فرض تحقق این قید (یعنی عدم صدور حکم تعطیلی آن از سوی ولی فقیه) حج مزبور هم دارای مصلحت است و هم واجب است، عیناً مثل قید استطاعت که هم دخیل در مصلحت حج است و هم دخیل در وجوب آن که با فرض عدم آن، نه حج مصلحت لزومی دارد و نه وجوب برای آن جعل شده است.

۲) احتمال دیگر اینکه احکام اولیه همواره دارای مصلحت ذاتیه بوده و بر اساس این مصلحت حکم آنها جعل شده است و صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه هیچ‌گونه قیدی برای آنها به شمار نمی‌آید و دخالتی در مصلحت و جعل حکم آنها ندارد، منتهی هنگامی مصلحت آنها لازم الاستیفا و مفسده آنها واجب الدفع در

خارج است که مصلحت یا مفسده قوی تر در مقابل آنها قرار نگیرد و اگر مصلحت یا مفسده قوی تر مزاحم آنها شود، قاعده باب تزاحم جاری گردیده و آنچه که اقواست مقدم می شود و در نتیجه مصلحت یا مفسده ای که طرف مقابل مصلحت یا مفسده قوی تر قرار گرفته است در عین اینکه هیچ نقصان و کاستی در آن پدید نیامده است لازم الاستیفا یا واجب الدفع در خارج نیست بلکه باید به دنبال مصلحت اقوی رفت یا در پی دفع مفسده قوی تر بود.

بنابراین، طبق این احتمال عمل نکردن به احکام اولیه پس از صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه به خاطر این است که مصلحت یا مفسده اقوی مزاحم آن است؛ یعنی ترک اعمال حج پس از حکم به تعطیلی آن از سوی ولی فقیه برای این است که مصلحت یا مفسده قوی تر مزاحم آن است و بر اساس قاعده باب تزاحم حکم اولی رها می شود و طبق حکم حاکم عمل می شود؛ یعنی به خاطر جلب مصلحت مهمتر یا دفع مفسده بزرگتر حکم اولی ترک شده و به حکم ولی فقیه عمل می شود. نتیجه این احتمال این است که حکم حکومتی نه قیدی برای احکام اولیه به شمار می آید و نه در زمره احکام اولیه قرار می گیرد.

از این دو احتمال نه تنها احتمال دوم رجحان دارد، بلکه می توان گفت تعیین دارد؛ زیرا بدون تردید احکام شرعی به مصلحت خود باقی است، لیکن چون مصلحت مهمتر اجتماعی در مقابل آن قرار گرفته، ولی فقیه بر اساس مصلحت مزبور حکم صادر می کند و چون استیفاء این دو مصلحت قابل جمع نیست بر اساس قاعده اهم و مهم، حکم ولی فقیه بر حکم اولی شرعی مقدم می شود. بر فرض احتمال دوم تعیین یا رجحان نداشته باشد دست کم مساوی است و با فرض تساوی دو احتمال، تقیید احکام اولیه به عدم صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه اثبات نمی شود.

اما بطلان مطلب دوم از این قرار است که بر فرض، مطلب اول درست باشد؛ یعنی بگوییم همه احکام اولیه ای که شارع جعل کرده است مقید به عدم صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه است، ولی در عین حال این امر، دلیل نمی شود بر اینکه حکم حکومتی از احکام اولیه به شمار می آید؛ زیرا لازمه اینکه عدم صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه قید است برای احکام اولیه شرعی، این است که با

انتفای این قید، حکم اولی شرعی منتفی می‌گردد؛ یعنی پس از صدور حکم مخالف از سوی ولیّ فقیه، مثلاً پس از آنکه ولیّ فقیه حج را در وقت خاص ممنوع اعلام کرده حکم اوّلی آن، که وجوب باشد از بین می‌رود، اما اینکه پس از انتفای حکم اوّلی مزبور، حج یادشده دارای چه حکمی است، آیا دارای حکم اوّلی دیگر است، یا دارای حکم ثانوی است یا دارای حکم سومی است، یا اساساً حکمی ندارد، از وجود یا عدم قید مزبور استفاده نمی‌شود؛ زیرا برخی قیود است که پس از انتفای آن، حکم ثانوی پدید می‌آید، مثل وجوب صوم که از احکام اوّلی به شمار می‌آید مقید است به اینکه صوم مزبور حرج یا ضرر را در پی نداشته باشد، پس از انتفای این قید، حکم اوّلی صوم از بین می‌رود اما پس از انتفای حکم مزبور، بر اساس عنوان حرج یا ضرر حکم ثانوی پدید می‌آید. در برخی موارد پس از انتفای قید، حکم اوّلی دیگر تحقق می‌یابد، مثلاً استطاعت که قید وجوب حج است به انتفای این قید، وجوب حج که حکم اوّلی است از بین می‌رود و پس از آن استحباب که حکم اوّلی دیگر است تحقق می‌یابد. در برخی موارد پس از انتفای قید، هیچ حکمی پدید نمی‌آید، مثلاً وجوب، صوم، صلاة و... مشروط است به وجود عقل در مکلف و با انتفای عقل، احکام مزبور نیز منتفی می‌شود، ولی پس از انتفای آن هیچ حکمی پدید نمی‌آید؛ بنابراین، انتفای قیدی از قیود حکم اوّلی، فقط دلیل است بر انتفای حکم مزبور، اما اینکه پس از انتفا، چه حکمی جای او را می‌گیرد، نه از وجود قید مزبور استفاده می‌شود و نه از عدم آن؛ پس بر فرض که عدم حکم حکومتی قید احکام اوّلیه به شمار می‌آید، این مطلب دلیل نمی‌شود که حکم حکومتی از احکام اوّلیه است.

حاصل آنکه مطالبی که در توضیح دیدگاه مزبور ذکر شده بود بطلانش آشکار گردید؛ پس نتیجه‌ای که از آن به دست آورده است نیز چنین خواهد بود. اما دلیلی که مورد استناد قرار گرفته است درست نیست؛ زیرا دلیل نامبرده این کلام امام راحل است که گفته است «ولایت مطلقه فقیه از احکام اوّلیه است»، در این کلام امام نیز دو احتمال وجود دارد:

(۱) احتمال دارد که مراد از کلام یادشده احکام صادر از ولیّ فقیه باشد؛ یعنی

احکامی که از ولیّ فقیه صادر می‌شود از احکام اوّلیه است؛ طبق این احتمال استناد به کلام امام راحل، امر درستی بود، و در آن نمی‌توان تردید کرد.

۲) احتمال دیگر این است که مقصود امام راحل از کلام مزبور این بوده است که اصل ولایت فقیه و مشروعیت حکم آن از احکام اوّلیه است؛ زیرا این حکم مانند سایر احکام اوّلیه از سوی شارع جعل شده است و در این جعل هیچ یک از عناوین ثانویه مورد نظر نبوده است. بر اساس این احتمال کلام امام ربطی به دیدگاه یادشده نداشته و آن را به اثبات نمی‌رساند.

با توجه به این دو احتمال می‌توان گفت کلام امام راحل نمی‌تواند دلیل برای دیدگاه یادشده باشد؛ زیرا اولاً مراد امام از کلام مزبور احتمال دوم است؛ یعنی مراد این است که اصل ولایت فقیه و مشروعیت حکم ولیّ فقیه از احکام اوّلیه است، نه احکامی که ولیّ فقیه جعل می‌کند؛ دلیل این مدعا سخنان خود امام در جای دیگر است. او در یک جا گفته است:

ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد، ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله ﷺ است (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۳۰۸/۱۰).

این عبارت صراحت دارد به اینکه مراد از ولایت فقیه، اصل ولایت فقیه و مشروعیت آن از سوی خداوند متعال است؛ زیرا آنچه که به خداوند مربوط می‌شود و بلاواسطه مجعول او به شمار می‌آید اصل مشروعیت ولایت فقیه است، اما حکم حکومتی که مورد بحث است، مجعول ولیّ فقیه است، نه مجعول خداوند.

در سخنان دیگر امام راحل آمده است:

حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اوّلیه اسلام است (همان: ۴۲۵/۲۰).

و روشن است که مراد از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ اصل ولایت و مشروعیت حکم ولایی آن حضرت است.

ثانیاً بر فرض به صورت جزم نگوئیم مراد امام از کلام یادشده احتمال دوم است، دست کم دو احتمال مساوی است و با تساوی دو احتمال کلام یادشده مبهم گردیده

و قابل استدلال نیست.

ب) برخی معتقدند که حکم حکومتی از احکام ثانویه به شمار می‌آید. شهید صدر از کسانی است که این مطلب از سخنان او به دست می‌آید. وی پس از آنکه می‌گوید منطقه الفراغ نقصی در دین اسلام به شمار نمی‌آید، آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را به عنوان دلیل شرعی به مشروعیت حکم ولی فقیه و حکومت اسلامی بیان می‌کند و در ذیل آن می‌گوید:

بر اساس این آیه مبارکه حدود «منطقة الفراغ» که قلمرو اختیارات دولت را مشخص می‌گرداند عبارت از هر عملی است که حرمت و وجوبش اعلام نشده و طبیعتاً مباح است، در این محدوده ولی امر اجازه دارد که به عنوان «دستور ثانوی» ممنوع یا واجب اعلام کند؛ از همین جاست که هرگاه ولی امر کار مباحی را ممنوع کند آن عمل حرام می‌گردد و هرگاه اجرای عملی را توصیه کند آن عمل واجب می‌گردد. باید توجه داشت که ولی فقیه در مواردی می‌تواند حکم به حرمت کند که وجوب آن از طرف شارع اعلام نشده باشد و همچنین در مواردی می‌تواند حکم به وجوب کند که حرمت آن از طرف شارع اعلام نشده باشد... بنابراین قلمرو حکم حکومتی و دستور ولی فقیه منحصر است به اموری که بالطبع مباح اعلام شده است (۱۴۰۸: ۴۸۴/۱۰).

برخی از اندیشه‌وران دیگر نیز حکم حکومتی را حکم ثانوی قلمداد کرده‌اند. علامه محمدتقی جعفری در این زمینه چنین گفته است:

بخشی از معارف اسلامی مقررات و قوانین هستند که در گذرگاه زمان به جهت بروز و ظهور مصالح یا مفاسدی، توسط ولی امر مسلمین وضع می‌گردد. این دسته از احکام که بدانها احکام ثانویه می‌گویند، تا هنگامی که مصالح و موجبات و علل صدور آن باقی و پابرجا باشد و یا مفاسد و موانع برطرف نگردند ثابت و پابرجاست و هر موقع که اسباب آن برطرف شد حکم هم برطرف می‌گردد (۱۳۷۱: ۱۸۹/۴۹).

از برخی سخنان امام خمینی رحمته الله علیه نیز ممکن است ثانوی بودن حکم حکومتی استظهار شود. وی درباره حکم میرزای شیرازی چنین گفته است:

حکم مرحوم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو، چون حکم حکومتی بود برای دیگران هم واجب الاتباع بود و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم

متابعت کردند. حکم قضاوت نبود... روی مصالح مسلمین به عنوان «ثانوی» این حکم را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود و با رفتن عنوان حکم نیز برداشته شد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

بررسی

به نظر می‌رسد که حکم حکومتی همان گونه که از احکام اولیه قلمداد نمی‌شود از احکام ثانویه نیز به شمار نمی‌آید؛ زیرا اولاً احکام ثانویه بر اساس مصالح و مفاسد شخصیه و فردیه استوار است؛ چرا که عناوین ثانویه که موضوع احکام ثانویه را تشکیل می‌دهد امور شخصی و فردی است؛ یعنی عناوین مانند ضرر، حرج، اضطراب، اکراه، نذر، قسم، عهد و... که از عناوین ثانویه قلمداد می‌شود در صورتی موضوع حکم ثانوی به شمار می‌آید و حکم اولی را برمی‌دارد که برای شخص انسان تحقق یابد، مثلاً اگر در یک زمانی نوع مردم، مضطر به خوردن میته شوند و برای شخص من این اضطراب تحقق نیابد، خوردن میته برای من جایز نیست، همین حکم در سایر عناوین ثانویه نیز جاری است؛ اما احکام حکومتی بر مصالح و مفاسد نوعی و اجتماعی و سیاسی استوار است و ارتباطی با مصالح شخصی ندارد؛ پس قلمرو حکم حکومتی غیر از قلمرو حکم ثانوی است.

ثانیاً ملاک احکام ثانوی مربوط به انسان است و به غیر انسان ارتباط ندارد؛ یعنی مصالح و مفاسدی که احکام ثانویه بر آن استوار است به شخص انسان ارتباط دارد؛ به این معنا که چون احکام ثانویه باعث می‌شود که مصلحتی برای انسان حاصل شود و مفاسد از او دفع شود، لذا احکام مزبور جعل شده است؛ اما ملاک حکم حکومتی از مختصات انسان به شمار نمی‌آید و گاهی مربوط به اصل اسلام و بقای نظام اسلامی است، مثلاً عملی ممکن است به اصل اسلام ضربه بزند و آن را از بین ببرد، ولی به هیچ یک از افراد انسان ضرری شخصی نداشته باشد، در اینجا موضوع حکم حکومتی محقق بوده و حکم حکومتی جعل می‌شود، ولی ملاک آن هیچ ارتباطی با انسان ندارد. ثالثاً تشخیص مصالح و مفاسد در احکام ثانویه مربوط به خداوند است و برای آدمیان ممکن است مصالح و مفاسد مزبور قابل تشخیص نباشد، اما تشخیص مصالح و مفاسد در احکام حکومتی مختص به ولی فقیه است.

حاصل آنکه حکم حکومتی با حکم ثانوی هم از جهت کیفیت ملاک با یکدیگر تفاوت دارد و هم از جهت متعلق ملاک و هم از جهت تشخیص ملاک. از جهت کیفیت ملاک، ملاک احکام ثانویه شخصی و ملاک احکام حکومتی اجتماعی و نوعی است. از جهت متعلق ملاک، متعلق ملاک در احکام ثانویه انسان است و در احکام حکومتی ممکن است اصل اسلام و بقای نظام اسلامی باشد. اما از جهت تشخیص، تشخیص ملاک در احکام ثانویه مربوط به خداوند متعال است و در احکام حکومتی مربوط به ولیّ فقیه است.

۳- برخی بر این باورند که احکام حکومتی نه از سنخ احکام اولی است و نه از سنخ احکام ثانوی، بلکه قسم سوم از احکام را تشکیل می‌دهد و مبانی خاصی دارد؛ به این معنا که بر اساس نظر عدلیه، احکام دارای ملاک بوده و تابع مصالح و مفاسد است، تشخیص مصالح و مفاسد در احکام اولیه و ثانویه مربوط به خداوند است و در احکام حکومتی مربوط به ولیّ فقیه است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۴: ۱۴/۳۳۳-۳۳۵).

بررسی

با توجه به مطالبی که گذشت دیدگاه سوم تعیین می‌یابد؛ زیرا از یک طرف، نسبت به ماهیت حکم حکومتی سه فرض بیشتر تصویر ندارد، یا حکم حکومتی از سنخ حکم اولی است، یا از سنخ حکم ثانوی و یا نوع سوم را تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر، با توجه به مطالبی که گذشت روشن شد که حکم حکومتی نمی‌تواند از سنخ حکم اولی و از سنخ حکم ثانوی باشد؛ بنابراین، آشکار می‌گردد که این حکم نوع سوم را تشکیل می‌دهد.

پرسشی که در پایان این بحث قابل طرح است این است که تاکنون معلوم شد که احکام حکومتی از حیث ماهیت غیر از حکم اولی و حکم ثانوی است اما از لحاظ مصداق خارجی و نسبت چهارگانه منطقی چه نسبتی بین حکم حکومتی و حکم اولی و حکم ثانوی برقرار است؟

برای دست‌یابی به پاسخ این پرسش باید هر یک از احکام اولیه و احکام ثانویه را جداگانه با احکام حکومتی بسنجیم تا مشخص شود که چه نسبتی بین آنها برقرار است.

به نظر می‌رسد که بر اساس مبانی معروف^۱ احکام حکومتی با احکام اولیه نسبت تباین دارد و با احکام ثانویه نسبت اعم و اخص من وجه. بیان مطلب این است که احکام اولیه احکامی است که در شرایط عادی برای همه مکلفان جعل شده است و همه آنها را فرا می‌گیرد، با این فرض جعل حکم حکومتی مطابق با احکام اولیه معنا نداشته و لغو خواهد بود، مثلاً اگر عملی بر اساس احکام اولیه بر همه مکلفان واجب باشد، جعل لزوم عمل مزبور از سوی ولی فقیه معنا نخواهد داشت. بلی اگر مصلحت اسلام و نظام اسلامی در ترک عمل مزبور باشد، حکم ممنوعیت آن از سوی ولی فقیه صادر می‌شود، ولی در این فرض حکم اولی مصداق ندارد.

به بیان دیگر، در موردی که حکم اولی از سوی شارع برای همه مکلفان جعل شده است، در جعل حکم حکومتی سه فرض قابل تصور است: یا حکم حکومتی مطابق با حکم اولی مزبور جعل می‌شود، یا حکم حکومتی مخالف با آن جعل می‌شود، یا اساساً حکم حکومتی در این مورد جعل نمی‌شود، از این سه فرض، فرض اول باطل است؛ زیرا جعل حکم حکومتی مطابق با حکم اولی یک امر لغوی است، در فرض دوم حکم حکومتی وجود دارد، ولی حکم اولی مصداق ندارد، در فرض سوم حکم اولی تحقق دارد، ولی حکم حکومتی مصداق ندارد؛ بنابراین، روشن شد که در هیچ فرض حکم حکومتی با حکم اولی مصداق مشترک ندارد.

اما احکام حکومتی و احکام ثانوی، هم مصداق مشترک دارند و هم هر کدام دارای مصداق خاصی هستند؛ پس بین احکام حکومتی و احکام ثانوی نسبت اعم و اخص من وجه برقرار است. مثلاً عملی ممکن است هم بر ضرر یک شخص باشد و هم به ضرر اسلام، در اینجا هم حکم حکومتی حضور دارد و هم حکم ثانوی؛ یعنی از حیث اینکه آن عمل به ضرر شخص است، عنوان ثانوی و حکم ثانوی تحقق دارد

۱. یعنی مبانی کسانی که یا اساساً «منطقه الفراغ» و «ما لا نصّ فیه» را قبول ندارند و یا اگر قبول دارند موارد حکم حکومتی را منحصر به آن نمی‌دانند؛ اما بر اساس مبانی کسانی که حکم حکومتی را اختصاص به منطقه الفراغ داده است (مانند: شهید صدر، ۱۴۰۸: ۷۲۶/۱۰)، احکام حکومتی هم با احکام اولیه و هم با احکام ثانویه نسبت تباین دارد؛ زیرا طبق مبانی مزبور حکم حکومتی با احکام اولیه و ثانویه هیچ مصداق مشترک ندارد؛ چون بر اساس این دیدگاه حکم حکومتی در جایی قابل جعل است که حکمی به عنوان حکم اولی یا ثانوی از طرف شارع جعل نشده باشد.

و از حیث اینکه عمل مزبور به ضرر اسلام است حکم حکومتی محقق بوده و برای همه مکلفان ممنوع خواهد بود. ممکن است عملی برای شخصی یا اشخاصی حرجی باشد، ولی هیچ ربطی به مصالح اجتماعی و سیاسی اسلام نداشته باشد، در اینجا حکم ثانوی تحقق دارد، ولی حکم حکومتی مصداق ندارد، ممکن است عملی به ضرر اسلام و نظام اسلامی باشد ولی مصداق هیچ یک از عناوین ثانویه نباشد، در اینجا فقط حکم حکومتی حضور دارد، ولی احکام ثانویه مصداق ندارد؛ پس آشکار گردید که بین احکام حکومتی و احکام ثانوی نسبت اعم و اخص من وجه برقرار است.

شرعی بودن حکم حکومتی

مسئله دیگری که نیازمند بررسی است این است که حکم حکومتی از احکام شرعی به شمار می آید یا نه؟ در این مسئله دست کم دو دیدگاه وجود دارد:

۱- بر اساس یک دیدگاه حکم حکومتی از احکام شرعی قلمداد می شود و حکم حکومتی که از سوی پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام و ولی فقیه صادر می شود حکم الله است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۴: ۱۴/۳۳۳-۳۳۵).

۲- طبق دیدگاه دیگر حکم حکومتی هر چند لازم الاجرا و واجب الاتباع است (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱/۸۶)، ولی جزء احکام شرعی به حساب نمی آید (همان: ۸۱).

بررسی

به نظر می رسد که درستی و نادرستی هر یک از دو دیدگاه بر این اساس استوار است که احکام شرعی، احکام مع الواسطه را شامل می شود یا خیر؟ اگر گفتیم حکم شرعی همان گونه که حکم بلاواسطه را شامل می شود، حکم مع الواسطه را نیز شامل می شود؛ یعنی حکم شرعی همان گونه که بر احکام بلاواسطه شارع صدق می کند، بر احکامی که با یک واسطه یا بیشتر به شارع منتهی می شود نیز صدق می کند، بعید نیست که حکم حکومتی از احکام شرعی به شمار آید؛ اما اگر گفتیم حکم شرعی، حکم مع الواسطه را در بر نمی گیرد و اختصاص به معقول بلاواسطه شارع دارد، حکم حکومتی از احکام شرعی به شمار نمی آید؛ زیرا روشن است که حکم

حکومتی معجول بلاواسطه ولی فقیه است، نه شارع مقدس.

بر اساس برخی تعاریف که برای حکم شرعی ذکر شده است حکم شرعی، حکم مع الواسطه را نیز شامل می‌شود، از جمله: «قد ذکرنا تعریفات لعلّ أنسبها بمدلوله هو: الاعتبار الشرعی المتعلّق بأفعال العباد تعلقاً مباشراً أو غیر مباشر» (حکیم، ۱۹۷۹: ۵۵).

قید «غیر مباشر» در این تعریف صراحت دارد که حکم شرعی، احکام مع الواسطه را نیز شامل می‌شود و بر اساس این تعریف می‌توان گفت که احکام حکومتی از احکام مع الواسطه شرعی به شمار می‌آید.

به هر حال چه حکم حکومتی از احکام شرعی قلمداد بشود یا نه، به اتفاق همه فقها این حکم، حکم مشروعی است؛ یعنی شارع آن را تجویز و تنفیذ کرده و اطاعت از آن را بر همه واجب دانسته است؛ دلیل این مطلب ادله‌ای است که برای اثبات ولایت فقیه ذکر شده است و در اینجا از محل بحث ما خارج است.

نقش حکم حکومتی در حل مسائل نوین جامعه

در اینکه حکم حکومتی در حل بسیاری از معضلات اجتماعی و مسائل نوپیدای جامعه نقش دارد بحثی نیست؛ بحث در این است که آیا همه مشکلات و مسائل نوین جامعه از این طریق حل می‌شود و راه دیگری وجود ندارد، یا اینکه پاسخ برخی مسائل و مشکلات از راه دیگر نیز به دست می‌آید؟

برخی فقها بر این باورند که همه پرسشها و مسائل نوینی که در اثر تحولات زمانی و مکانی پدید می‌آید تنها از طریق احکام حکومتی قابل حل است. علامه طباطبایی در توضیح آن، نیازهای انسان را به دو قسم تقسیم کرده است:

۱- نیازهای ثابت که از فطرت و طبیعت انسان ناشی می‌شود؛

۲- نیازهای متغیر که در اثر دگرگونیهای شرایط زمانی و مکانی پدید می‌آید.

طبق این دو نوع نیاز، دو گونه احکام و مقررات نیز داریم:

۱) احکام ثابت که بر اساس آفرینش انسان و نیازهای ثابت فطری و طبیعی او

توسط خداوند جعل شده و به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شده است.

۲) احکام متغیر که بر اساس نیازهای زمانی و مکانی که پیوسته در تحول و

دگرگونی است توسط ولیّ فقیه جعل می‌شود و برای ولیّ فقیه ممنوعیتی در وضع و اجرای این احکام نیست. این احکام و مقررات متغیر به مسائل و نیازمندیهای متغیر، در هر عصر زمان و در هر مکان پاسخ می‌دهد و نیازمندیهای جامعه انسانی را رفع می‌کند بدون اینکه مقررات ثابت اسلام دست‌خوش نسخ و ابطال شود (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۸۴/۱).

برخی فقهای دیگر احکام حکومتی را به عنوان عنصر متحرک در نظام قانون‌گذاری اسلام پاسخگوی همه مسائل نوپیدای جامعه به شمار آورده‌اند (صدر، ۱۴۰۸: ۴۰۰/۱۰).

به نظر می‌رسد که انحصار حل مشکلات جدید اجتماعی و پاسخ مسائل نوین جامعه به احکام حکومتی جای تأمل دارد؛ زیرا هرچند احکام ولایی نقش مهمی در حل مشکلات و مسائل مزبور دارد و بسیاری از این مسائل تنها به وسیله آن حل می‌شود و راه دیگری ندارد، از باب نمونه اعزام الزامی به جبهه در صورت نیاز، خیابان‌کشی و شهرسازی، جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا، منع احتکار در غیر موارد منصوصه، جلوگیری از گرانفروشی و پخش مواد مخدر و حمل اسلحه و همچنین جلوگیری موقت از حج در صورتی که انجام آن مخالف صلاح کشور باشد و امثال این موارد تنها از طریق حکم حکومتی قابل تحقق است؛ لیکن تمام مسائل و معضلات نوپیدا تنها از این طریق حل نمی‌شود، بلکه برخی مسائل و مشکلات از طریق دیگر قابل حل است، مثلاً برخی مسائل نوین از طریق درک صحیح احکام و موضوعات آنها و تشخیص مصادیق جدید پاسخ خود را می‌یابد و پاسخ برخی مسائل از طریق استنباط احکام از قواعد کلی به دست می‌آید. برخی مشکلات و معضلات از طریق احکام ثانوی حل می‌شود و برخی مسائل و پرسشهای نوین از طریق ویژگیهای دیگری که برای احکام اسلامی ذکر شده است، پاسخ داده می‌شود.^۱

به هر حال اگر نگوئیم همه معضلات و مسائل نوپیدا به وسیله حکم حکومتی حل می‌شود، بدون تردید این حکم نقش عمده‌ای در حل مشکلات جامعه و پرسشهای نوپیدای آن ایفا می‌کند و پاسخ مهم آنها را به عهده دارد.

۱. نگارنده این مطلب را که بسیاری از مسائل نوین از طریق ویژگیهای دیگر احکام اسلامی غیر از احکام حکومتی پاسخ داده می‌شود، در یک تحقیق جداگانه بررسی کرده است که با عنوان «اجتهاد و نقش آن در خاتمیت» در دستور چاپ است.

کتاب‌شناسی

۱. جعفری، محمدتقی، «جایگاه تعقل و تعبد در معارف اسلامی»، مجله حوزه، سال نهم، شماره اول، شماره مسلسل ۴۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱ ش.
۲. جمعی از نویسندگان، مجموعه آثار امام خمینی و حکومت اسلامی، ۱۰ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ش.
۳. جمعی از نویسندگان، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی امام خمینی، ۱۴ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴ ش.
۴. حسینی مراغی، میر عبدالفتاح علی، العناوین، تحقیق محمد کاظم رحمان ستایش و مهدی مهریزی، چاپ شده در: رسائل فی ولایة الفقیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ ش.
۵. حکیم، محمدتقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، چاپ دوم، مؤسسه الی‌البت، ۱۹۷۹ م.
۶. خمینی، مصطفی، ثلاث رسائل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.
۷. سبحانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی، ۲ جلدی، نگارش جعفر خوش‌نویس، ترجمه ابوالفضل موحد، قم، توحید، ۱۳۶۲ ش.
۸. شهید صدر، سیدمحمدباقر، اقتصادنا، چاپ دوم، المجمع العلمی للشهید الصدر، ۱۴۰۸ ق.
۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، بررسیهای اسلامی، ۲ جلدی، به کوشش هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
۱۰. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء، ۵ جلدی، تحقیق مکتب الاعلام الاسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۱۱. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، ۲ جلدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش.
۱۲. گلپایگانی، سیدمحمدرضا، الهدایة الی من له الولاية، تحقیق محمد کاظم رحمان ستایش و مهدی مهریزی، چاپ شده در: رسائل فی ولایة الفقیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهية الاسلامية او الحكومة الاسلامية، ۳ جلدی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۹ ق.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، بحوث فقهية هامة، قم، مدرسة الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۲ ق.
۱۵. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامية، ۴ جلدی، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
۱۶. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه امام، ۲۲ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷ ش.
۱۷. همو، سیدروح‌الله، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۸. مهرپور، حسین، دیدگاههای جدید در مسائل حقوقی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲ ش.
۱۹. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ۴۳ جلدی، ج ۴۰، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۲۰. نجفی، محمدعلی، رساله فی الولايات، تحقیق محمد کاظم رحمان ستایش و مهدی مهریزی، چاپ شده در: رسائل فی ولایة الفقیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ ش.
۲۱. نراقی، مولی احمد، عوائد الایام، تحقیق محمد کاظم رحمان ستایش و مهدی مهریزی، چاپ شده در: رسائل فی ولایة الفقیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ ش.

